

مجسمه برفی

مروری بر سقوط و تبعید رضاشاه
جلال الدین مدنی

اشغال نظامی ایران و سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ فضای بهت‌انگیز عجیبی را بر جامعه ایران حاکم ساخت. مردم نمی‌دانستند که این دو رویداد تلخ و شیرین را چگونه برتابند؛ از اشغال سرزمین و نقض استقلال کشورشان بنالند یا بر سقوط دیکتاتوری ظالمانه رضاخانی لبخند بزنند. به هر روی وقتی که وقایع شهریور سال ۱۳۲۰ را مرور می‌کنیم درمی‌یابیم که ریشه‌های اشغال ایران و همچنین سقوط رضاشاه را باید در زمینه‌های تاریخی آن جست و گذشته را مرور نمود. سیر رقابتها و رفاقت‌های انگلیس و روس در مورد ایران و چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان که به تدریج و با برنامه‌ریزی انجام گرفته بود و با حمایت کاملاً شگفت‌انگیز دولت استعمارگر انگلیس و حکومت بولشویکی! روسیه به پادشاهی رسیده بود بسیار حساس و قابل توجه است. مقاله زیر را در این خصوص مطالعه فرمایید.



انتظار ملت از انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۴ ش استقلال، آزادی و استقرار حکومتی ملی - اسلامی بود که در نخستین ماه‌های صدور فرمان مشروطیت گشایش مجلس شورای ملی و به‌ویژه گفت‌وگو بر سر متمم قانون اساسی به یاس و ناگامی انجامید. نزدیکی سیاست‌های شوم روس و انگلیس پس از یک قرن رقابت موجب انعقاد قراردادهای ۱۲۸۶ ش/۱۹۰۷ م و ۱۲۹۴ ش/۱۹۱۵ م در تقسیم ایران به مناطق نفوذ گردید که به منظور جلوگیری از حضور دیگر کشورها صورت گرفت. در جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) با نقض بیطرفی ایران قسمتهایی از کشور به اشغال قوای متخاصم درآمد و ایران صحنه جنگ روس، انگلیس و عثمانی شد. عدم کارایی دولت‌ها و سقوط پی‌درپی آنها، ناامنی و صدمات و خسارات جنگ نهضت‌هایی را در گوشه و کنار مملکت به همراه داشت تا آنجا که احتمال تجزیه کشور می‌رفت. سقوط رژیم روسیه تزاری که از سلاطین قاجار حمایت می‌کرد و جایگزینی بلشویک‌ها که فریاد‌رهایی سر می‌دادند؛ بر تلاش دولت انگلیس افزود تا نه تنها منطقه را در برابر خطر انقلاب شوروی حفظ کند؛ بلکه جای رقیب سابق را گرفته و همچنان امتیازات نفتی را در اختیار داشته باشد. قرارداد وثوق‌الدوله - کاکس که ایران را زیر چتر حمایت انگلیس قرار می‌داد؛ در سال ۱۲۹۸ ش/۱۹۱۹ م به امضا رسید و مانع ورود ایران به کنفرانس صلح ورسای گردید. استاروسلسکی، فرمانده روسی قزاق با نظر ژنرال آبرون ساید انگلیسی کنار گذاشته شد و سردار همایون، فرماندهی کل قزاق را در اختیار گرفت. موج خروشان اعتراض بر ضد قرارداد ۱۹۱۹ در داخل و خارج کشور و همچنین عدم پذیرش صریح آن از جانب احمدشاه انگلیس را به تغییر سیاست در مورد ایران وادار ساخت. با تشکیل حکومتی قدرتمند می‌شد از پیشروی ارتش سرخ که تا گیلان پیش آمده بود، جلوگیری کرد، مانع

رشد نهضت‌های مردمی گردید و نمودار تحقق خواسته‌های ملت شد. مذاکرات آبرون ساید با رضاخان و سیدضیالدین در قزوین بسیار سرنوشت‌ساز بود. رضاخان از منتهای قبل به وسیله اردشیرجی عامل زبردسته آگاه و صاحب‌اختیار دولت انگلیس، شناسایی و ارزیابی شده و تعلیمات لازم را دیده بود، از این رو، بر نامزدهای دیگر پیشی گرفت و مجری کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شد.

رضاخان میرینج - فرزند عباسقلی خان سوادکوهی - معروف به داداش بیگ در سال ۱۲۵۶ ش در روستای آلاشت متولد شد. در سن ۲۲ سالگی به نیروی قزاق پیوست و در مدت ۲۰ سال، مراحل نظامی را تا فرماندهی هنگ قزاقخانه همدان (آترپاد) طی کرد. آنگاه، چنین تصمیم گرفته شد که بر آریکه قدرت تکیه زند. به احمدشاه جوان - آخرین شاه سلسله قاجار - هم اطمینان خاطر داده شد که هیچ خطری از جانب کودتا او را تهدید نمی‌کند و در عین حال، وادار گردید تا فرمان نخست‌وزیری سیدضیالدین را امضا کرده و عنوان سردار سپه را به رضاخان اعطا نماید.

در پی کودتای نیمه شب دوشنبه سوم اسفندماه، پایتخت را اشغال کردند و کودتاگران توانستند با ایجاد سر و صدا، تیراندازی‌های بی‌مورد و زد و خورد‌های نه چندان جدی، مردم را وحشتزده و مضطرب نمایند. فردای آن روز، جمع زیادی از رجال و دولتمردان گذشته را بازداشت کردند و اقداماتی در جهت جلب نظر مردم انجام دادند.

سیدضیالدین طباطبایی به منظور عوام‌فریبی و کسب وجهت سیاسی، قرارداد ۱۹۱۹ را که به همت دلیر مردانی همچون آیت‌الله مدرس کارایی خود را در عمل از دست داده بود؛ لغو کرد و انگلستان نیز برای اغفال مردم ایران، لغو قرارداد را با خشنودی کامل پذیرفت تا کابینه مورد نظر، کابینه‌ای ملی و ضدانگلیسی جلوه کند.

عهدنامه مودت ایران و شوروی که متضمن انصراف از امتیازات تزارها در ایران بود، در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۲۹۹ امضا گردید. اندکی بعد سردار سپه به جای مسعود کیهان، وزیر جنگ شد و سیدضیا را در مبارزه قدرت به تبعید فرستاد. رضاخان تا ۲۶ خرداد ۱۳۰۲ ش با حضور در کابینه‌های قوام، مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک با عنوان وزیر جنگ تصمیم گیرنده اصلی بود. وی با ادغام دیویزیون قزاق، ژاندارمری دولتی، بریگاد مرکزی و دیگر قوای پراکنده نظامی مثل پلیس جنوب (SPR) ارتش متحدی را بنیان نهاد که تنها مجری دستورهای وزیر جنگ باشد. در همین زمان هم به پاره‌ای از نهضت‌ها از جمله نهضت جنگل و قیام کلنل سپیان پایان داده شد.

نهضت جنگل بر پایه ظلم‌ستیزی و آرمان‌خواهی و تفکر دینی توسط میرزا کوچک جنگلی در شمال کشور شکل گرفت و در مقطع کوتاهی توانست در برابر قوای بیگانه روس و انگلیس ایستادگی کند. پس از پیروزی بلشویک‌ها و سرنگونی حکومت تزاری، در روسیه اگرچه این نهضت در مقطع بسیار کوتاهی مورد حمایت



رضاخان در مساله تغییر لباس، کشف حجاب و اسلام‌زدایی تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۳۱۴ فاجعه مسجد گوهرشاد و کشتار عمومی پیش آمد. وی ماموران ویژه‌ای در کوچه‌ها و خیابانهای شهر گماشت تا چادر را به زور از سر زنان بکشند

را به عنوان نماینده به مجلس بفرستد. تصمیم گرفت تا با اعتراض به اعتبارنامه آنان، با حضورشان در مجلس مخالفت کند.

اعتراضات مدرس و نطقهای افشاگرانه او تاثیر خود را گذاشت و مجلس، اعتبارنامه چند تن از نمایندگان را رد کرد. افشاگریهای مدرس، نمایندگان موافق را چنان خشمگین ساخت که در یکی از روزها، به هنگام تنفس، احیاء السلطنه (حسین بهرامی) سلی محکمی به گوش مدرس بزند. این عمل، مردم را به مقابله با جمهوری رضاخانی واداشت و بسیاری از تلاشهای طرفداران رضاخان بی‌اثر شد. به دنبال تظاهرات مردم در میدان بهارستان که در حمایت از مدرس و اعتراض به قشون کشیهای رضاخان و برخورد با مردم صورت گرفته برخوردی بین مومنان الملک - رئیس مجلس - و رضاخان پیش آمد که به معذرت‌خواهی سردار سپه و آزادی زندانیان انجامید. سردار سپه از پیشبرد نقشه جمهوری به دلیل مخالفت روحانیت مایوس شده بود، بر آن گردید تا با طرح مساله سلطنت، یکه‌تاز میدان سیاست شود.

او با اجرای برنامه ارسال تلگرافها، طومارها و نامه‌ها از ولایات در مخالفت با سلطنت قاجاریه و احمدشاه که به تحریک فرماندهان ارتش و حاکمان و والیان مطیع خود صورت می‌داد؛ شرایطی پدید آورد که مجلس دوره پنجم در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ ماده واحده‌ای با اکثریت ۸۰ رأی از ۸۵ نماینده حاضر در مجلس به تصویب رساند. ۲. مضمون این ماده واحده چنین بود: «مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید، تعیین تکلیف

گردید؛ زیرا مقارن همین ایام در ترکیه نیز رژیم امپراتوری منحل و نظام جمهوری مستقر شده بود. این امر، بهانه خوبی به دست طرفداران رضاخان داد تا تبلیغات وسیعی به راه بیندازند و خواهان استقرار نظام مشابهی در ایران شوند. وجود مجلس، بهترین راه برای این تغییر بود که می‌توانست چنین اقدامی را قانونی جلوه دهد. این جریان در آغاز انتخابات مجلس پنجم شکل گرفت که سردار سپه با قدرت قشون و وزارت داخله با مجلس، شورایی آراسته ترتیب داده بودند. اگرچه، در انتخابات این دوره اقلیتی چون مدرس، مصدق، ملک‌الشعراى بهار، حایری‌زاده و نظایر آنها به مجلس راه یافتند؛ اما از ولایات، دست‌نشانندگان رضاخان و امیران لشکرها بر دیگران پیشی گرفتند و در برابر دو حزب اصلاح‌طلبان و سوسیالیستها، حزب دیگری به نام دمکرات مستقل تشکیل دادند که پس از چندی با نام حزب تجدد فعالیت گسترده‌ای را آغاز کرد.

حزب جدید قصد داشت به محض آمادگی مجلس و پیش از تصویب اعتبارنامه‌های اقلیت، لایحه جمهوریت را به مجلس آورده و به تصویب برساند و چنانچه با مخالفت اقلیت روبرو گردید، اعتبارنامه افراد مخالف را رد کند.

طرفداران رضاخان (با نام فراکسیون تجدد) و مخالفان وی به رهبری مرحوم مدرس (با نام اقلیت) مدتی در کشمکشهای مجلس قرار گرفتند و در این گفت‌وگوها، به خوبی ارتباط کودتا با قرارداد ۱۹۱۹ م رابطه غوغای جدید جمهوریخواهی با کودتا و نقش افراد فعال آن آشکار شد و واکنش‌هایی را در مجلس و جامعه پدید آورد.

از آنجا که مدرس می‌دانست، رضاخان با اعمال نفوذ و تقلب در انتخابات، موفق شده، عده‌ای از طرفداران خود

بلشویکها قرار گرفت؛ اما با چرخش سیاست خارجی شوروی در هشتمین کنگره حزب کمونیست، مبنی بر اعلام سیاست سازش با دولتها و انصراف از سیاست حمایت انقلاب جهانی، میرزا کوچک جنگلی نیز قربانی توافقات بین‌المللی شد و قوای رضاخان توانست باقیمانده نیروهای او را متلاشی کند. سردار سپه در خرداد ۱۳۰۲ فرمان نخست‌وزیری را از احمدشاه گرفت و موجبات سفر سوم او را به اروپا فراهم ساخت (۱۰ آبان ۱۳۰۲) قتل مازور ایمری - کنسول ایالات متحده آمریکا در ایران - تا مدتی علاقه این کشور را به حضور در منطقه کم‌رنگ کرد و بهانه‌ای به دست سردار سپه داد تا در تیرماه ۱۳۰۳ حکومت‌نظامی برقرار کند.

استیضاح اقلیت مجلس که روند فعالیت نخست‌وزیر را برخلاف اصول قانون اساسی مشروطیت می‌دانست، به جای برکناری رضاخان، به تضعیف مجلس انجامید و رضاخان با حمایت همان اقلیت، در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۰۳ فرماندهی کل قوا را هم به عهده گرفت و در پی سرکوب سرکشانان چون سیمیتقو و برکناری شیخ خزعل از مسند قدرت در خوزستان نفت‌خیز، خود را قهرمان ملی جلوه داد که نه تنها مخالفان داخلی خلع سلاح شوند؛ بلکه شورویها نیز اغفال گردند. رضاخان برای تصاحب قدرت بیشتر به فکر تغییر رژیم و احراز مقام ریاست جمهوری افتاد؛ زیرا نه میل قدرت‌طلبی او با تصدی پست نخست‌وزیری ارضا می‌شد و نه استعمار انگلستان، این هدف محدود را در ایران دنبال می‌کرد. رضاخان و انگلیسیها، هر دو در اندیشه تغییر سلطنت در ایران بودند، از آنجا که، در ابتدای نخست‌وزیری رضاخان طرح تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی ممکن نبود و مقاومت جدی جامعه را به دنبال داشت؛ بنابراین، برای آماده کردن افکار عمومی شعار جمهوری مطرح

از آنجا که در ابتدای نخست وزیر رضاخان طرح تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی ممکن نبود و مقاومت جدی جامعه را به دنبال داشت؛ بنابراین، برای آماده کردن افکار عمومی شعار جمهوری مطرح گردید؛



رضاشاه و ولیعهدش محمدرضا پهلوی

حکومت قطعی موکول به نظر مجلس موسسان است که با تغییر اصول ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود. « ده روز پس از خلع احمدشاه، سفیر انگلستان نزد رضاخان رفت و در یادداشتی از سوی دولت انگلستان حکومت وی را به رسمیت شناخت. فردای همان روز نیز سفیر شوروی به رسمیت شناختن حکومت او توسط دولت متبوعش اعلام کرد. مجلس موسسان در ۵ آذر ۱۳۰۴ با ریاست میرزا صادق خان مستشارالنبوه تشکیل شد و در ۵ جلسه با تغییر اصول یاد شده، رضاخان را به سلطنت برگزید و سلطنت را در خاندان وی موروثی اعلام کرد. شاه جدید در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ تاجگذاری نمود.

برخورد زمامداران روسیه با رضاخان براساس تحلیل مارکسیستی آنان از پایگاه اجتماعی وی استوار بود. آنان، رضاخان را به عنوان عامل توانمندی بورژوازی ملی در برابر فتوادلیسم پوسیده سنتی، تلقی می‌کردند و معتقد بودند که او می‌تواند ایران را از حالت نیمه فتودالی خارج نموده و با ملاکین و زمینداران بزرگ و روحانیان مبارزه کند. از این رو، به حمایت از او برخاستند. براساس همین تحلیل، نمایندگان سوسیالیست مجلس پنجم که همواره از روسها پیروی می‌کردند؛ با حمایت از رضاخان به اهداف انگلستان در ایران کمک نمودند. سلیمان میرزا و پانزده نفر از نمایندگان چپ در طرح تغییر سلطنت به پادشاهی رضاخان رای مثبت دادند و به این ترتیب، در ایجاد دیکتاتوری پهلوی سهیم شدند.

رضاخان با تظاهر شدید به رعایت مذهب، پذیرش نظرات روحانیان، اظهار علاقه‌مندی به احکام دین و حمایت بخشی از روحانیان که سقوط سلطنت قاجار و استقرار نظم جدید را به نفع جامعه می‌دانستند، به قدرت

رسیده بود؛ اما، از آغاز سلطنت خود، سیاستی متفاوت در پیش گرفت؛ چنان که مقارن دوره ششم مجلس، در مساله نظام و روحانیت روشی مخالفت‌آمیز پیشه کرد و این روش، اجتماع علمای معترض را در قم به دنبال داشت. پشت‌کردن به قوانین مشروطیت و آزادیخواهی و مخالفت با جریانهای اصیل مردمی و همسو با مذهب، سر به نیست کردن رهبران مردم و رجال کشور، اندیشه‌گران و مبارزانی را که در آغاز، تصور در ایجاد امنیت و ثبات توسط رضاخان را در ایران داشتند، به مرور در زمره مخالفان وی درآورد.

تبدیل محضرهای شرعی به دفترخانه‌های رسمی، روحانیون را از امور جاری باز داشت، تفکیک دین از سیاست به صورت یک اصل در آمد و موقوفات در اختیار دولت قرار گرفت.

در مساله تغییر لباس، کشف حجاب و اسلام‌زدایی تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۳۱۴ فاجعه مسجد گوهرشاد و کشتار عمومی پیش آمد. وی ماموران ویژه‌ای در کوچه‌ها و خیابانهای شهر گماشت تا چادر را به زور از سر زنان بکشند، رضاخان برای تضعیف روحانیان دستور داد که آنان نیز لباس مخصوص خود را کنار بگذارند و از دخالت در امور اجتماعی پرهیز کنند، عزاداری سیدالشهدا قذغی شد و انجام بسیاری از آداب مذهبی ممنوع گردید. مساجد، تکایا، حسینیه‌ها و اوقاف به حال تعطیل درآمد و این روند تا پایان سلطنت وی ادامه داشت.

مجلس شورای ملی از دوره ششم تا دوازدهم با نظم خاصی تلاوم یافت و به مرکز منتخبین رضاخان مبدل شد که مصوبات آنها براساس خواسته شاه بود. آخرین اقلیت مجلس مربوط به دوره هفتم است. از دوره هفتم به بعد، انتخابات تمام نقاط کشور با دخالت دولت انجام

گرفت. هر دولت با اراده رضاخان تشکیل می‌شد، با اشاره او هم ساقط می‌گردید. محمدعلی فروغی، میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک، مهدی‌قلی خان هدایت، محمودجم، احمد متین‌دفتری و رجبعلی منصور در دوران سلطنت او به ترتیب مامور تشکیل کابینه شدند. نظمیه رضاخان با ریاست سرهنگ محمد درگاهی آغاز به کار کرد و بعد از محمدصادق خان کره‌ال، محمدحسین آیرم عهده‌دار این سمت بود. او سالها با اختیارات فراوان و خشونت و قساوت بسیار نظارت عمومی را به عهده داشت تا نظام دیکتاتوری مستقر متزلزل نگردد؛ تا آن جا که اجازه نظمیه برای مسافرت از شهری به شهر دیگر، لازم بود. در اجرای سیاستهای مستبدانه شاه بسیاری از مخالفان و حتی موافقانی که رضاخان را در رسیدن به قدرت یاری کردند مانند نصرت‌الدوله، تیمور تاش، سردار اسعد، اسدی و درگاهی نابود شدند. مطبوعات، زیر قیچی

خبری شدیدی قرار گرفتند و یکی پس از دیگری تعطیل شده و مدیران آنها به مجازات رسیدند. تنها جرایمی باقی ماندند که از پهلوی تجلیل می‌نمودند. از سال ۱۳۱۰ و با تغییر قانون اساسی، وزیر دادگستری در نقل و انتقال قضات مجاز گردید و در نتیجه، قوه قضاییه نیز در اختیار دیکتاتوری رضاخانی قرار گرفت.

انگلیس که با داری در سال ۱۹۰۱ امتیاز قرارداد استخراج و صدور نفت ایران را در اختیار داشت، علاقه‌مند بود که تمدید قرارداد را از تصویب مجلس بگذراند. این کشور در سال ۱۳۱۰ به یکباره از پرداخت درآمد ناچیز سهم ایران خودداری نمود و آن را به میزان زیادی کاهش داد. موضوع به سازمان ملل کشیده شد که دو طرف را دعوت به سازش و حل موضوع از طریق مذاکره نمود. در ۱۶ آذر ۱۳۱۱ شاه که از به نتیجه نرسیدن گفت‌وگوها برآشفته بود، امتیازنامه داری و



در اوایل جنگ جهانی دوم، انگلیس و فرانسه از خرد کردن شوروی به وسیله ارتش آلمان خوشحال بودند، اما با پیشرفتهای سریع آلمان منافع غرب مخصوصا در خاورمیانه به خطر افتاد و تصمیم گرفتند، به حمایت شوروی بشتابند.

پرونده مربوط به آن را در آتش بخاری سوزاند و دستور داد تا مجلس لغو امتیاز داری را اعلام نماید. شرکت نفت، بر مقابله خود افزود و تبلیغات گسترده‌ای علیه ایران آغاز گردید. برای نخستین بار در این دوره، مردم به خاطر مقابله با انگلیس ابراز خوشوقتی می‌کردند. براساس توصیه سازمان ملل، مذاکرات بین دو طرف ادامه یافت و قرارداد ۱۳۱۲ ش/۱۹۳۳ م با تمدید امتیاز به مدت شصت سال دیگر به دستور رضاخان امضا شد و به تصویب مجلس رسید و هرگونه بحث درباره آن ممنوع گردید که این قرارداد نیز براساس خواسته انگلیس بود. شورویها با وجود مراقبت دستگاه پلیسی، عناصر کمونیست را تقویت می‌کردند تا اینکه در سال ۱۳۰۸ زرز آقاچگف - کارمند بازرگانی شوروی در تهران - به سفارت انگلیس پناهنده شد. وی اسرار شبکه جاسوسی شوروی در ایران را فاش ساخت، در این رابطه، اشخاصی دستگیر شدند و روابط ایران و شوروی تیره گردید، همچنین در قوانین کشوری مجازات سنگینی برای فعالیتهای کمونیستی پیش‌بینی شد. در سال ۱۳۱۶ شبکه کمونیستی دیگری متشکل از ۵۳ ایرانی کشف گردید که دکتر تقی ارانی در راس آنان بود. رضاخان در ۱۳۱۴ سفر یک ماهه‌ای به ترکیه کرد و ملاقاتی با مصطفی کمال - آتاترک - رئیس‌جمهور آن کشور داشت. او تحت تاثیر تحولات ترکیه قرار گرفت و در بازگشت، روند حرکت به سوی غرب را تشدید نمود. در اوایل سلطنت رضاخان، حق کاپیتولاسیون لغو گردید،

ارتباط با دیگر کشورها گسترش یافت، اختلافات مرزی با همسایگان از راه‌های مختلف مرتفع شد و بارها، بر حق حاکمیت ایران نسبت به بحرین تاکید گردید؛ بدون اینکه اقدام جدی و عملی که مستلزم مقابله با انگلیس باشد، صورت پذیرد. در سال ۱۳۱۱ قرارداد تعیین خط مرزی ایران و ترکیه با انضمام آرارات شرقی به خاک ترکیه منعقد شد. در ۱۳۱۳ قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه نظارت دولت در دریا به تصویب رسید. در ۱۳۱۴ با رای حکمیت دولت ترکیه، قرارداد تعیین حدود با افغانستان امضا شد، ۴۵ سال پیش از آن، براساس نظری که ژنرال مالکین و کلنل ماکماهون انگلیسی داده بودند؛ ایران باید از بخش وسیعی از خراسان، بلوچستان و سیستان چشم‌پوشی می‌کرد. عهدنامه سرحدی ایران و عراق در سال ۱۳۱۶ بسته شد و درخصوص رود هیرمند هم در ۱۳۱۸ قراردادی با افغانستان به امضا رسید. با نمایان شدن آثار جنگ جهانی اول، روابط سیاسی و اقتصادی با آلمان گسترش بیشتری یافت. رضاخان ابتدا، بر پایه خواستههای بریتانیا، در راستای تقویت اقتصادی آلمان به منظور جلوگیری از نفوذ اندیشه‌های کمونیستی در آن کشور گام برداشت. ساخت بسیاری از ساختمانها و تاسیسات کشور و از جمله راه‌آهن به وسیله کارشناسان آلمانی انجام می‌گرفت. تاسیس دانشگاه تهران، گسترش مراکز آموزشی، اعزام دانشجو به خارج و تصویب قوانین ترجمه شده غربی مربوط به این دوره

سردار سپه در کنار احمد شاه قاجار

است. پس از به قدرت رسیدن حزب ناسیونال - سوسیالیست هیتلری در سال ۱۹۳۳ م و با شروع جنگ انگلیسها مانع حمل کالاهای آلمانی از راه دریا به ایران شدند. آلمان نیز راه شوروی را انتخاب کرد. اگر چه سیاست بریتانیا قطع رابطه با دولت هیتلری بود، اما رضاخان تعلل می نمود.

آلمان در اوایل تیر ۱۳۲۰ به خاک شوروی حمله کرد. چرچیل با وجود تمام دشمنی، متحد شوروی شد. مساله رساندن مهمات به جبهه روسیه تنها از طریق راه آهن ایران حل می گردید؛ اما مشکل، اعلام بیطرفی ایران بود. در ۲۷ تیر ۱۳۲۰ انگلیس و روسیه یادداشت‌های مشابهی به ایران تسلیم نموده و از فعالیت آلمانیها در ایران ابراز نگرانی کردند و از وی خواستند که تعداد آلمانیهای مقیم ایران را به یک پنجم کاهش دهد. پیام خصوصی انگلیس هم واگذاری راه بود که ایران به آن توجهی نشان نداد. اخطار دو کشور انگلیس و روسیه و نیز پیام هیتلر، رضاخان را در وضع بغرنجی قرار داد، وی سیاست دفع الوقت را در پیش گرفت. ایران در سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ از شمال و جنوب مورد تجاوز قرار گرفت.^۲ به هنگام ورود قوای بیگانه، ارتشی که تمام هم رضاخان صرف آن شده بود؛ توان مقاومت نداشت و از جانب ملت هم مورد حمایت قرار نگرفت و از هم پاشید.

رضاخان برای بقای بر قدرت، به تقویت انگلیسیها نیاز داشت؛ اما جلب رضایت آنان در آن شرایط کار ساده‌ای نبود. وی ناگزیر به فروغی متوسل شد که سالها او را کنار گذاشته بود، روسها به شدت مخالف روی کار ماندن رضاخان بودند، تا آنجا که سخن از بازگشت قاجاریه و تغییر رژیم سلطنت به جمهوری پیش آمد. این مساله در ظاهر، با مهارت و سوابق فراماسونری فروغی متنفذی شد و چنین توافق گردید که رضاخان از سلطنت کناره گیری کند و محمدرضا - پسرش - به سلطنت برسد. با این روش، همچنان نفوذ سیاست انگلیس در هیات حاکمه ایران باقی ماند. رضاخان در پی استعفا از سلطنت به جزیره موریس تبعید شد.^۳ وی که به هنگام کودتا نه ملکی داشت و نه کارخانه‌ای، در زمان استعفا دارای چندین هزار سند مالکیت بود و از ثروتمندان جهان به شمار می رفته املاک او در ایران که دعاوی بسیاری را در دادگستری مطرح ساخت تا سالها، در جریان رسیدگی قرار داشت و از گرفتاریهای دستگاه قضایی به حساب می آمد.

پی نوشتها:

۱- رضاخان - سردار سپه - در دوران نخست‌وزیری هیاتی ۸ نفره را برای مشاوره انتخاب کرد که هفته‌ای یک یا چند بار با آنها جلسه داشت. بنا بر نوشته یحیی دولت‌آبادی در جلد چهارم خاطرات یحیی اعضای این هیات عبارت بودند از حاج یحیی دولت‌آبادی مستوفی‌الممالک، دکتر محمد مصدق، محمدعلی فروغی، حسین علا تقی‌زاده، حاج مخبرالدوله نهایت و مشیرالدوله. دولت‌آبادی در این رابطه می نویسد که: سردار سپه پس از بازگشت از خوزستان در جلسه شورای خصوصی گفت: «با این دو برادر یعنی احمدشاه و ولیعهد نمی‌توانم کار کنم» حاضرین از روی حیرت به هم نگاه می‌کنند سردار سپه سخن را تکرار می‌کند و جواب می‌خواهد. مشیرالدوله می‌گوید: «این کار محذور قانونی دارد و باید در اطراف آن مطالعه کرد...» در جلسه بعد در خانه حسین علا اکثریت موافق می‌شوند بر جواب

منفی‌داند...

در جلسه دیگر، مشیرالدوله با تمام قوت قانوندانی به سردار سپه حالی می‌کند که ما نمی‌توانیم به لحاظ قانون اساسی با سلطنت شما موافقت کنیم. سردار سپه افسرده می‌شود... بالاخره از یکی از موارد قانون استنباط می‌کنند که مجلس شورا می‌تواند در مقام ضرورت به کسی، فرماندهی کل قوا را بدهد و این استنباط را دکتر محمدخان مصدق السلطنه می‌کند که عالم حقوق است. سردار سپه پس از اطمینان یافتن از هیات مشاوره... به حامیان خود در مجلس می‌سپارد، چنین پیشنهادی به مجلس بدهند و چنین قانونی را بگذرانند (حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۳۲).

۲- دوره پنجم مجلس شورا به پایانش نزدیک می‌شد. وکلا در صورت مخالفت رییس‌الوزرا (رضاخان) که فرماندهی کل قوا را هم داشته نمی‌توانستند از محل خود انتخاب شوند. از این رو، وقتی داور طرح تغییر سلطنت را تهیه کرد، در یکی از اطاقهای زیرین خانه رییس‌الوزرا نشسته، یک‌یک وکلا آمدند و طرح را امضا کردند. این طرح، احمدشاه را عزل و سردار سپه را به عنوان نایب سلطنت مین می‌کرد و موظف می‌ساخت تا مجلس موسسان را تشکیل دهد تا سلطنت را در خاندان پهلوی برقرار نماید. این طرح در مجلس مطرح شد مصدق‌السلطنه، حسین علا، سینحسن مدرس و تقی‌زاده با آن مخالفت کردند و طرح با اکثریت قاطع تصویب شد. نکته قابل توجه این که آن مخالفتی که با جمهورییت شد با تغییر سلطنت ظاهر نگردید؛ زیرا مردم دل خوشی از سلطنت قاجار نداشتند (کتاب پنجاه و پنج ماجرای جمهوریته ص ۱۳۲)

۳- در اوایل جنگ جهانی دوم، انگلیس و فرانسه از خرد کردن شوروی به وسیله ارتش آلمان خوشحال بودند، اما با پیشرفتهای سریع آلمان منافع غرب مخصوصا در خاورمیانه به خطر افتاد و تصمیم گرفتند به حمایت شوروی بشتابند. ایران بهترین راه برای کمک بود اما از عناصر آلمانی در ایران وحشت داشتند. دولت ایران از ابتدا اعلام بیطرفی کرده بود و حق این بود که شرکت‌کنندگان در جنگ این موضوع را رعایت نمایند. متفقین دنبال بهانه می‌گشتند و از دولت ایران اخراج آلمانیها را خواستند. دولت این پیشنهاد متفقین را رد کرد و خود را بیطرف می‌دانست. در یادداشت دیگری اسامی کارشناسان آلمانی را خواستند و پیشنهاد کردند به جای کارشناسان آلمانی، کارشناس به ایران اعزام نمایند. ایران در دوم شهریور رسماً درخواست انگلیس و شوروی را رد کرد. از طرف دیگر، آلمانیها اعلام می‌داشتند که به زودی از طریق قفقاز به ایران می‌روند. ساعت ۴ صبح سوم شهریور ۱۳۲۰ سفیران انگلیس و شوروی به طور جداگانه یادداشت‌هایی تسلیم دولت ایران نمودند که چون دولت ایران در مقابل متفقین و درخواستهای آنان سیاست مبهمی در پیش گرفته و در اخراج عمال آلمان اقدامی نکرده ارتشهای شوروی و انگلیس وارد ایران شده و مشغول پیشروی هستند. نیروهای شوروی در سه ستون وارد خاک ایران شدند. یک ستون، کروهوی را تا ساحل دریاچه ارومیه اشغال کرد و متوجه رضائیه و تبریز شد. ستون دوم از کرانه بحر خزر وارد بندرانزلی شد و با تصرف گیلان و مازندران تا قزوین پیش رفت و ستون سوم گرگان و خراسان را تصرف کرد و تا سمنان پیش رفت. قوای انگلیس هم از دو جبهه وارد شدند، جبهه اول، از شمال‌غرب گذشته و با حمله به آبادان، نیروی دریایی ایران را زیر آتش قرار دادند، اهواز را نیز بمباران کردند و هواپیماهای ایران را روی زمین از بین بردند. در جبهه دوم، ارتش انگلیس از مرز خسروی عبور کرد و تاسیسات نفت شاه را تصرف کرد و به سوی کرمانشاه پیشروی نمود. در این قسمت نیروهای ایران مقاومت کردند و تلفات دادند. در پنجم شهریور ۲۰ فرمان ترک مقاومت به کلیه واحدهای نظامی در ایران ابلاغ شد. قوای انگلیس و شوروی به هم پیوستند. ارتش رضاشاه که آن همه برای آن هزینه شده بود از همان ابتدای تجاوز به لحاظ نبود ایمنی و اعتقاد افراشد متلاشی شد. ملت ایران که دوران استبداد را به یاد می‌آورد، طبعاً ارتش را یاری نکرد. اگر مردم مقاومت می‌کردند؛ اشغال کشور به سادگی عملی نبود و اگر اشغال می‌شد؛ با تلفات روزانه مواجه بود. با اشغال ایران با اینکه تمام تصمیمات به‌وسیله شاه اتخاذ می‌شد، علی منصور - نخست‌وزیر - سقوط کرد و فروغی زمامدار شد و به دولت‌های اشغالگر اعلام نمود که ایران با حسن نیت ترک جنگ نموده؛ اما بمباران شهرهای ایران ادامه دارد و خواستار توقف آن شد. ۱۵ شهریور متفقین تعطیل سفارت آلمان، ایتالیا، مجارستان و رمانی را

خواستند. در ۱۹ شهریور اولنیماتوم ۴۸ ساعته دادند. در ۲۵ شهریور به سوی تهران حرکت کردند و در همین روز رضاشاه استعفا داد. متن استعفا: «نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چند سال مصروف امور کشور کرده‌ام و ناتوان شده‌ام، جس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوان‌تر به کارهای کشور که مراقبت لازم دارد، بپردازد؛ بنابراین، امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم...»

۴- با سقوط رضاشاه ایران یکباره میدان جوش و خروش و حرکت و بحث و جدال شد. (سقوط صدام در عراق به سال ۱۳۸۲ با تفاوت‌هایی، سقوط رضاخان را در سال ۱۳۲۰ تداعی می‌کند) مردم احساس آزادی کردند و توانستند اطراف مسایل بیست ساله فکر کرده و سخن بگویند و خواستار خروج اشغالگران از خاک کشور شوند. مطبوعات، بسیاری از فجاجع دوران استبداد را بازگو می‌کردند. در چهاردهم آبان ۱۳۲۰ (۹۲ سال قبل) رادیو لندن تفسیری از سیاست انگلیس نسبت به ایران ارائه می‌کند که توأم با اعتراضاتی است. اگرچه می‌تواند مبین سیاست امروز انگلیس هم باشد. تفسیر چنین است: «شما از سیاست دولت انگلیس در ایران آگاه نیستید. این سیاست ساده و روشن است اما کسی به آن پی نمی‌برد. سیاست انگلیس در ایران مبنی بر دوستی است؛ دوستی تو قسم است دوستی بی‌غرض و دوستی با غرض دوستی بی‌غرض به ملت ایران مخصوص دانشمندان است. اما دوستی دولت انگلیس نسبت به ایران و نسبت به هیچ کشور دیگری دوستی بی‌غرض نیست و نمی‌تواند باشد. در سیاست، بی‌غرض نمی‌توان بود. نهایت اینکه غرض ممکن است صالح باشد و ممکن است، فاسد باشد. سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران مبنی بر غرض صالح است به این معنی که ما مصلحت خود را چنین تشخیص داده‌ایم که ایران باید مستقل و تمامیت خاکی آن محفوظ و نظم و امنیت در آن مستقر باشد؛ چرا که ایران نه فقط دروازه هندوستان است، بلکه دروازه تمام آسیا است و عدم استقلال و بی‌نظمی و اغتشاش در آنجا برای ما مضر، بلکه خطرناک است. این است وجه دوستی ما نسبت به ایران که از روی غرض است...» دولت انگلیس از این سیاست اصلی منحرف نمی‌شود، مگر به یکی از دو علت: یکی اینکه مایوس شود از اینکه دولت ایران بر پای خود بماند و دیگر اینکه منافع حیاتی خود را در ایران در مخاطره ببیند. در این صورت چاره ندارد از اینکه هر دست و پای می‌تواند بزند و کسی هم حق ندارد که بر او ملامت کند. مثلاً قراردادی که ما در سال ۱۹۲۷ م با دولت تزاری روس بر سر ایران بستیم و آن را به منطقه‌های نفوذ تقسیم کردیم؛ از جهت این بود که آن زمان، پس از چندین سال مجاهد مایوس شده بودیم، از اینکه دولت ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و می‌دیدیم که به سرعت زبردست دولت تزاری می‌رود و به‌وسیله آن قرارداد خواستیم، یک اندازه از تجاوزات روسیه تزاری جلوگیری کنیم. همچنین در زمان جنگ بین‌المللی اول، ما در کارهای ایران ملاحظه کردیم؛ چون که به سبب شیطنت‌های آلمانیها و عثمانیها منافع خودمان را در خطر می‌دیدیم و نیز در سال ۱۹۱۹ م که قراردادی با ایران بستیم و بسیاری مردم گمان بردند ما می‌خواهیم ایران را تحت حمایت خود درآوریم به سبب آن بود که از مشاهده وقایع چندین ساله مایوس شده بودیم که ایرانیها بتوانند امور خود را اداره کنند.

پس از آنکه دیدیم، ایرانیها نسبت به آن قرارداد بدبین‌اند و آن را مبتنی بر فرض، غرض فاسد می‌دانستند، قرارداد را امضا کردیم و در عوض از دولت ایران تقویت و مساعدت کردیم که نظم و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید. تقویت و مساعدت ما از رضاشاه سرش این بود و باید انصاف داد که او در چند سال اول زمامداری خود به اصلاح امور کشور پرداخت؛ لیکن متأسفانه آن پادشاه به مرور زمان هر چه قدرتش بیشتر شد، از راه صحیح بیشتر منحرف شد و به کارهای بی‌قاعده دست برد و ملت ناراضی شد و گمان نکنیم ما هم راضی بودیم؛ اما چه می‌کنیم و هر چه می‌کند به دستور ما است، ولی چنین نبود. تا وقتی که دیدیم، شیطنت آلمانیها و غفلت شاه منافع ما را دارد به خطر می‌اندازد. این بود که برخلاف میل خودمان این اقدام اخیر را کردیم و اطمینان می‌دهیم که به محض اینکه مخاطره فعلی رفع شد، خاک شما را تخلیه کنیم و شما را در امور کشور خودتان آزاد و مختار گذاریم و دولت شوروی هم که با ما متحد است، همین نسبت را دارد؟»